

نقش اهل بیت علیهم السلام در بنیان گذاری «علم صحیح» از منظر احادیث فریقین*

سید عبدالحمید ابطحی**

چکیده

در اواخر قرن اول به تدریج جامعه اسلامی با رشد جریان‌های علمی مواجه شد. در این زمان، بلاد مختلف تحت تأثیر میراث اصحاب و تأثرات فرهنگی از ملل مختلفی که در اثر فتوحات با مسلمانان در آمیخته بودند (مانند ایران و روم و مصر و یونان) سفره‌های علمی متنوعی را در جامعه گسترده کردند. در این میان امامان اهل بیت علیهم السلام توانستند نظر بخشی از جامعه را به سوی خود جلب کنند؛ به طوری که ایشان امامان علیهم السلام را تنها حامل علم صحیح نبوی می‌دانستند و مرجع اصلی و منحصر علم را این خاندان می‌شناختند. پرسش این نوشتار این است که چگونه این رویش فکری در شیعیان حاصل شد، به ویژه اینکه فضای سیاسی و فرهنگی جامعه و دستگاه حاکم نسبت به امامان اهل بیت علیهم السلام کاملاً متمایز و بعضاً در تعارض و تراحم بوده است.

واژگان کلیدی: اهل بیت علیهم السلام، حدیث، شیعه، اهل سنت، علم صحیح، نقد حدیث.

۱. مقدمه

برای تبیین ویژگی‌های علم صحیح اهل بیت (علیهم‌السلام) لازم است ابتدا نگاهی اجمالی به فضای تکوین این نوع علم در قرن اول و دوم داشته باشیم.

۱-۱. میراث علمی قرن اول

ابن خلدون گزارش کرده که امت عربی صدر اول در حدی ساده بود که اهل تأمل و فکر نبود. حداکثر به حفظ و قرائت محتوا می‌پرداخت و نه تأمل و دقت در آن (ر.ک: ابن خلدون، مقدمه، ۱۳۷۵: ۱/۵۶۳). دور از انتظار نیست که در چنین جامعه‌ای میراث علمی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با مشکلات و موانعی برای صیانت و رشد مواجه باشد. شرایط اجتماعی دوران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وضعیت جامعه را عمدتاً سیاسی می‌کرد تا یک فضای علمی و معرفتی؛ و مناسبات غالب معطوف به ابعاد اجتماعی بود. البته این سخن به هیچ وجه به معنای فقدان تحول معرفتی نیست، بلکه تحول معرفتی و هویتی در ضمن تحولات اجتماعی صورت می‌پذیرفت و در حد ظرفیت متوسط مردم صدر اول بود.

۲-۱. نابسامانی انتقال علم در قرن اول

بعد از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و روی کار آمدن خلیفه اول ابتدا در شهر مدینه، التهابات سیاسی عمده‌ای شکل گرفت. پس از آن نیز منازعات جدید و جنگ‌های دامنه‌داری واقع شد. بخشی از وقایع، مربوط به جنگ‌های رده است و مخالفت‌ها در نقاط مختلف سرکوب شد. پس از آن جنگ با شام و عراق توسعه یافت و نیاز مناطق فتح شده صحابه را متفرق و مشغول به نیازهای این مناطق کرد. گروهی از صحابه که به امام علی (علیه‌السلام) تمایل داشتند نیز تحت نظر و فشار قرار گرفتند. جریان فتوحات جدید و پدیده تازه مسلمان‌ها، صحابه را در نقاط مختلف به مراجع دینی مبدل ساخت که مردم در مسائل دین به ایشان مراجعه می‌کردند؛ لذا تفسیر، قضاوت و فقه را از ایشان طلب می‌کردند و هر کس در بهترین وضعیت آنچه از دوران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در خاطر داشت، به عنوان دین به مردم عرضه می‌کرد (ر.ک: زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بی‌تا: ۳/۶۸).

در دوران خلیفه دوم تفرق صحابه بیشتر شد و توسعه بلاد امر را مشکل‌تر کرد؛ به طوری که معیار آموزش دین در میان بلاد مختلف میراث شخصی صحابه شده بود. رفت و آمد صحابه گوناگون به مراکز مختلف نیز اختلافات ایشان را در نقل از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آشکار می‌کرد. بر اساس اینکه هر یک از صحابه در کدام نقطه از بلاد حضور و نفوذ بیشتری داشت، آراء و بیانات وی شکل دین را تعیین می‌کرد. همین نکته، زمینه اختلاف دینی را در میان مناطق پایه‌گذاری کرد. تجویز به کارگیری رأی به توسعه اختلافات و ورود مخرب سلائیق و اهواء شخصی در دین مردم منجر شد

(امین، فجرالاسلام، ۱۳۴۷: ۱/ ۲۹۵). مقریزی معتقد است در دوران خلیفه دوم در هر منطقه یک سلیقه حاکم شد، در مصر، شام، بصره، کوفه، مدینه، مکه سلاطین یکسان نبود. امرای بلاد و قاضیان که معمولاً از صحابه بودند، اطلاعات متفاوتی از دوران پیامبر ﷺ در اختیار داشتند؛ لذا تعالیم ایشان و قضاوت‌هایشان متفاوت بود و این اختلافات اکنون در آثار به جا مانده است.

مقریزی ریشه اختلاف را در این می‌داند که این صحابی یک روز در محضر پیامبر ﷺ بوده و روز دیگر نبوده‌اند و دیگری در محضر ایشان بوده است و هر کس آنچه خودش دیده بوده، در اختیار داشته است و از سایر موارد محروم بوده است.

همو گوید: در پس صحابه تابعان در مصدر امور قرار گرفتند و هر یک از تابعان در بلاد مختلف بر اساس دسترسی بیشتری که به صحابه حاضر در منطقه خودش داشتند، تفقه می‌کردند؛ لذا جهل صحابه به همراه میزان آراء و اجتهادات شخصی آنان مبنای فقه تابعان را تشکیل داد (همان، ۱/ ۲۸۲ و ۲۸۳)؛ برای مثال، اهل مدینه بیشتر از ابن عمر تبعیت کردند، اهل کوفه بیشتر از ابن مسعود، اهل مکه بیشتر از ابن عباس و اهل مصر بیشتر از عبدالله بن عمرو عاص خط گرفتند (مقریزی، الخطط، ۱۴۱۸: ۴/ ۱۴۸). فقهای بعدی نیز تحت تأثیر همین روند نظام فقهی منطقه خود را شکل دادند (همان). این توضیح نشان می‌دهد که اساساً نظام فقهی و تفسیری بلاد از ابتدا مشوب و ناقص بوده است؛ یعنی هم بخش بزرگی از میراث نبوی در آن منعکس نبوده و هم سلاطین و اجتهادات صحابه به جای دین در نظام فقهی، تفسیری و قضایی هر منطقه تزریق شده بوده است (امین، فجرالاسلام، ۱۳۴۷: ۱/ ۲۹۵). بسیار طبیعی است که در این سیستم اعتماد چندانی به فقه و قضاوت و تفسیر به عنوان میراث خالص نبوی شکل نگیرد و فقهای جدید به خود اجازه دهند که مانند سلفشان از رأی و اجتهاد خود بهره گیرند.

نظام علمی جامعه در سال‌های اولیه بسیار ساده بود (ابن خلدون، مقدمه تاریخ، ۱۳۷۵: ۱/ ۵۶۳) و مردم که تازه با اسلام مواجه شده بودند، خط‌کشی اعتقادی نداشتند و اساساً اسلام را در نظام سیاسی حاکم و رسمی متبلور می‌دیدند؛ یعنی آنچه به عنوان اسلام به مناطق آمده بود، از طریق فتوحات و تحول نظام سیاسی مناطق به سوی نظام اسلامی بود که تجلی آن را در صحابه می‌یافتند (اسد حیدر، امام صادق و مذاهب چهارگانه، ۲۴۶)؛ به عبارت دیگر، از اسلام به جز صحابه و خاطرات ایشان از پیامبر ﷺ سند دیگری در اختیار مردم و مناطق تازه مسلمان نبود؛ لذا جوامع اسلامی در این ادوار الگوی ساده‌ای داشتند و هویت دینی آنها تابعی از شکل حکومت و نمایندگان حاکمان بود و بر همین سیاق، اختلافات اصحاب و تابعان منشأ کثرت اختلاف مشارب شد. بعضاً گفته شده که به دلیل همین رشد اختلافات و مشکلات فراوان ناشی از آن، نیاز به کتابت دانش‌ها احساس شد (قنوجی بخاری، ابجدالعلوم، ۱۴۲۰: ۱/ ۱۲۳).

البته باید به همه این امور، موضوع بسیار مهم دیگری را هم افزود که سایر ملل مثل مردمان ایران، روم و مصر تأثیرات فراوانی را بر امت عربی که بر ایشان مسلط شده بود، گذاشتند؛ به عبارتی، گرچه از حیث عربی و اصل اسلام از اعراب اثر پذیرفتند، بسیاری از ذخایر فرهنگی خودشان را هم در جامعه اسلامی دمیدند (ر.ک: امین، فجر الاسلام و ضحی الاسلام و جرجی زیدان، ۱۳۴۷: تاریخ تمدن اسلام، جلد چهارم).

۳-۱. استناد حدیث به پیامبر ﷺ معضل علم قرن دوم

ابن سیرین متوفای ۱۱۰ ق از تابعی‌های مشهور و فقیه بصره است (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۰: ۷/ ۱۴۳). وی تعبیر مشهوری دارد که در آن گفته مردم از اسناد احادیث پرسش نمی‌کردند تا اینکه فتنه واقع شد. بعد از آن می‌گفتند که رجال خودتان را نام ببرید تا با تأمل در آن، اهل سنت شناسایی شده و حدیثشان گرفته شود و اهل بدعت هم شناسایی شده و حدیثشان گرفته نشود (صحیح مسلم، ۱/ ۱۵). بیان وی نشان می‌دهد که تا قبل از آنچه وی فتنه می‌نامد، اساساً مطالبه سندی در کار نبوده و احادیث بدون سند نقل می‌شده است و مورد اعتماد قرار می‌گرفته است. در چستی فتنه محققان اختلاف کرده‌اند (برای آشنایی با اختلافات در تفسیر فتنه، ر.ک: رابسون، اسناد در روایات اسلامی، ۱۳۹۰: ۲۹۷). برخی آن را فتنه قتل عثمان و برخی آن را فتنه میان علی (علیه السلام) و معاویه و برخی آن را فتنه شورش عبدالله بن زبیر در مکه دانسته‌اند. برخی محققان گفته‌اند که اساساً وی به فتنه خاصی نظر نداشته است، بلکه موضوع کثرت احادیث موضوعه و اختلاف منقولات از پیامبر ﷺ و صحابه موجب نزاع و درگیری میان مردم، طوایف و مناطق شد (بشار، ذیل تاریخ مدینه السلام، بی تا: ۱/ ۱۳). به بیان دیگر، وقتی نوعی تحریر برای مردم واقع شد، در نقل احادیث مطالبه اسناد کردند؛ چرا که قبل از آن این امر مرسوم نبوده است.

از دیدگاه‌های محققان بر می‌آید که مسلماً این امر بعد از جریان خلیفه سوم واقع شده است و در این دوره بلاد اسلامی گسترش فراوانی پیدا کرده بود و نقل حدیث نیز دامنه بسیار گسترده‌ای یافته بود. به این ترتیب، احادیث زیادی بدون سند در جغرافیای اسلامی منتشر شده بود. لذا برخی محققان بر آن‌اند که اساساً در قرن اول فرهنگ اسناد در نقل حدیث وجود نداشته است؛ به بیان دیگر، اصحاب و تابعان عمدتاً می‌گفتند «قال رسول الله ﷺ» و نمی‌گفتند «سمعت رسول الله ﷺ». دقت شود که صحابه هم یقیناً در بیشتر موارد در حضور رسول خدا ﷺ نبودند، ولی با مجموع شنیده‌های خود مطالب را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند و از تعبیر «قال» استفاده می‌کردند (پاکتچی، تاریخ حدیث، ۷۸ و ۷۹). در این سبک، اگر هم مطلبی را از طریق واسطه

شنیده بودند، سند حذف می‌شد و اطمینان خودشان معیار بود. همین رویه تا حدی در تابعان هم تداوم پیدا کرده بود، ولی با چالش‌های عمده‌ای روبه‌رو شد (پاکتچی، تاریخ حدیث، فصل سوم، مسئله ارزیابی سند حدیث).

شاهد آن، سخن حاکم نیشابوری در معرفة علوم الحدیث است که می‌گوید یکی از سخت‌ترین دانش‌های حدیث، دانش مراسیل است؛ به این معنا که محدث حدیث را از تابعی نقل می‌کند، ولی تابعی می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ». وی برخی تابعان را در این زمینه معرفی می‌کند مثل منقولات سعید بن مسیب در مدینه، عطاء بن ابي رباح (م ۱۱۴ق) در مکه، سعید بن ابي هلال (م ۱۳۵ق) در مصر، مکحول دمشقی (م ۱۱۸ق) در شام، حسن بن ابي الحسن (م ۱۱۰ق) در بصره و ابراهیم بن یزید نخعی در کوفه (حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ۲۵). این نکته نشان می‌دهد حجم زیادی از احادیث بدون اسناد از تابعان در دسترس بوده است که حاکی از وجود جریان نقل بدون اسناد در قرن اول می‌باشد. جالب است که عطاء بن ابي رباح - چنانچه ابي جریح گزارش کرده - عادت نداشته است در سخن گفتنش میان رأی و اثر تمایزی قائل شود مگر از او بپرسند (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۰: ۲۲/۶)، این روش وی موضوع را سخت‌تر می‌کند؛ یعنی ممکن است اقوال تابعان افزون بر اینکه مسند نیست، اساساً حدیث هم نیست.

از شواهد دیگر حاکی از قوت فرهنگ نقل بدون سند، متن ابن اسحاق است که بسیاری از روایاتش را بدون اسناد آورده و در ما بقی روایات هم بسیاری از جاها اسناد کاملی ارائه نداده است (رابسون، اسناد در روایات اسلامی، ۱۳۹۰: ۲۹۶) تا آنجا که عروة بن زبیر که نخستین جامع حدیث نبوی بوده (سزگین، تاریخ التراث العربی، ۱۴۱۲: ۱۴۱۲، ۱/۲) و ابن اسحاق از وی نقل زیادی کرده، بنا بر پژوهش کایتانی، از هیچ سندی بهره نبرده است (رابسون، اسناد در روایات اسلامی، ۱۳۹۰: ۲۹۲).

البته سخن در این نیست که اساساً اسناد وجود نداشته است - حتی نقل‌هایی وجود دارد که خود پیامبر ﷺ به اسناد حدیث تأکید کرده‌اند^[۱] - ولی به نظر می‌رسد این فرهنگ به صورت جدی در قرن دوم شایع شده است. چنانچه طبق گزارشی در مجلسی که زهری (م ۱۲۴ق) حضور داشته، اسحاق بن ابي فروه «قال رسول الله ﷺ» به کار برد و مورد حمله زهری قرار گرفت که چرا احادیث بدون سند می‌گوید (همان، ۱۱). این گزارش نشان می‌دهد که در اوائل قرن دوم در عین اینکه حساسیت روی سند شکل گرفته بود، نقل بدون سند هنوز وجود داشته است؛ به طوری که از همین زهری که از عالمان حجاز و شام در این دوره می‌باشد، این انتقاد نقل شده که چرا احادیث بدون اسناد نقل می‌شود (همان، ۱۲). در مجموع به نظر می‌رسد سنت نقل

حدیث بدون سند در قرن اول تا حد زیادی رواج داشته است و مشکلات و اختلافات موجب شده که مسندسازی احادیث به تدریج توسعه یافته است؛ لذا این انتظار طبیعی است که این فرهنگ برای عالمان در قرن دوم به یک مشکل بزرگ تبدیل شده باشد.

۴-۱. اعتبار ناکافی نوشته‌های حدیثی قرن دوم

مسئله وضع حدیث هم از مشکلات میراث علمی قرن اول است؛ به طوری که از برخی از توبه‌کنندگان از جعل حدیث نقل شده که مدعی بودند هر رأی و نظری که مورد توجهشان قرار گرفته، برایش حدیث جعل کرده‌اند (ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ۱۳۹۴: ۹/۳۹) و از خوارج نقل شده که برای ترویج نظراتشان وضع حدیث کرده‌اند (ابن جوزی، الموضوعات، ۱۴۱۸: ۱/۲۰). ابن جوزی نمونه‌های متعددی نقل می‌کند که عده‌ای برای تشویق مردم به دین، حدیث جعل کرده‌اند (همان، ۲۲) یا همو گزارشات متعددی ذکر می‌کند که عده‌ای برای مطامع مادی به وضع حدیث رو آورده‌اند (همان، ۲۵). این روند در قرن اول خیلی زود در جامعه گسترش یافت و از زمان خود پیامبر ﷺ ریشه داشته است. برای نمونه، گزارش جالبی از یک سخنرانی امیرالمؤمنین علیه السلام در دست است که ایشان مردم را از فتوای بدون علم پرهیز داده و تذکر دادند که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطلبی را بیان کرده اند و بعد از آن مطلب دیگری را جایگزین آن نموده‌اند و گاه مطلبی را فرموده‌اند و اساساً در غیر موضعش از آن استفاده شده است و عملاً به او دروغ بسته شده است. علقمه و عبیده سلمانی که حاضر بودند، از حضرت علیه السلام پرسیدند که پس با این اخباری که در نوشته‌های اصحاب در اختیار ماست، چه کنیم؟ حضرت علیه السلام پاسخ دادند که از عالمان خاندان پرسش کنید (محدثان قرن سوم، الاصول الستة عشر، بی تا: ۱/۱۸۰). این گزارش نشان می‌دهد که در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام نوشته‌هایی از اصحاب در دسترس بوده است، ولی حضرت علیه السلام آنها را قابل اعتماد تلقی نکرده‌اند.

توسعه جریان وضع و ثبت احادیث موضوعه در مکتوبات به گونه‌ای بود که احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) در ابتدای قرن سوم بخشی از میراث مکتوب قرن دوم را غیر معتبر دانسته و گفته: که کتب مغازی، ملاحم و تفسیر ریشه‌ای ندارند (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۴۱۶: ۲/۴۴۳) و زرکشی گفته: مراد وی این است که اغلب روایات این کتب سند صحیح و متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد (ذهبی، التفسیر و المفسرون، بی تا: ۱/۴۷). مثلاً یحیی بن معین می‌گفت باید کتاب تفسیر کلبی نسابه (م ۱۴۶ق) را دفن کرد و وکیع بر آن بود که تفسیر مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ق) که از مفسران مشهور بصری بود، باید دفن شود (نووی، تهذیب الأسماء و اللغات، ۱۴۰۸: ۳۲۷). شافعی کتب واقدی را دروغ می‌خواند (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۲۲: ۳/۲۲۳) و مدعی بود اکثر

مکتوبات ابن اسحاق (م ۱۵۱ق) از اهل کتاب نقل شده است. این گونه گزارش‌ها نشان می‌دهد که اعتماد به منابع مکتوب قرن دوم با مشکلاتی جدی مواجه بود. وجود اختلافات شدید و فتنه انگیز میان میراث اصحابی که بعد از پیامبر ﷺ در بلاد صاحب کرسی شده بودند، شاهد این وضعیت است (قنوجی بخاری، ابجدالعلوم، ۱۴۲۰: ۱/۱۲۳).

۵-۱. ارزش میراث مکتوب اهل بیت ﷺ در قبال نظام مرسوم علمی

بنی عباس قدرت را در اوائل قرن دوم به دست آوردند. از اواخر دوران بنی امیه جریان علمی در بلاد رو به رشد نهاد (امین، ضحی الاسلام، ۱۳۴۷: ۲/۳۶۳). در مقابل علم رایج و مرسوم در جامعه اسلامی که مورد پشتیبانی دستگاه قدرت بود، اهل بیت پیامبر ﷺ سخن از علمی مطرح می‌کردند که به هیچ وجه به نظر و رأی خودشان منتسب نبود بلکه سند آن به خود پیامبر ﷺ واصل می‌شد و ایشان ﷺ خود را امانتدار علوم الهی پیامبر ﷺ معرفی می‌کردند و دیگران را متهم می‌ساختند که نظرات خود را به عنوان دین به خدا و رسول او ﷺ نسبت می‌دهند. در مقام دسترسی به دین خدا و رسولش در دوران ائمه ﷺ مشکلات زیادی وجود داشت و دسترسی اختصاصی اهل بیت ﷺ به میراث علوم نبوی که مستند و مکتوب بود، چالشی بزرگ در مقابل دستگاه تحت حمایت خلفا ایجاد می‌کرد. در ادامه، به این چالش بزرگ می‌پردازیم.

۲. میراث مکتوب در خاندان پیامبر ﷺ

اهل بیت ﷺ تأکید داشتند کسانی در مسند دین و قضاوت نشسته اند که از رسول خدا ﷺ نوشته و اثری معتبر در اختیار ندارند؛ لذا مستند آنها در علوم و فتاوی‌ای ایشان اعتماد اور نیست و از آن بدتر اینکه در مقابل نیازهای مردم به رأی خود متکی هستند. امیرالمؤمنین ﷺ تأکید داشتند که عده‌ای خود را در معرض پرسش از حلال و حرام قرار داده اند و چون در قبال پرسش مردم قرار می‌گیرند و نوشته‌ای هم از رسول خدا ﷺ در اختیار ندارند و از اتهام به جهل نیز پرهیز می‌کنند، به ناچار به رأی و نظر رو می‌آورند، در حالی که اگر به عالمان اهل بیت پیامبر ﷺ ارجاع می‌دادند، ایشان حقایق را به مردم می‌گفتند (مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۲۵۸). در این سخنان، انگشت اتهام حضرت در این خطبه بر جهل قاضیان و عدم دسترسی به منابع علمی از پیامبر ﷺ بوده است.

بر همین سیاق ائمه ﷺ در قبال عالمان رسمی مدعی بودند که اگر قرار باشد کسی بهره‌ای از علوم نبوی داشته باشد، اهل بیت پیامبر ﷺ به آن اولی‌تر هستند. امام حسین ﷺ با اشاره به حضور جبرئیل ﷺ در خانه پدری ایشان می‌فرمودند: سرچشمه علم در منزل ما بوده، حال چطور

می‌شود دیگران علم دین داشته باشند و ما نداشته باشیم (صفا، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۲؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۹۸). همین مضمون از امام سجاد (علیه السلام) (صفا، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۲) و امام صادق (علیه السلام) (همان، کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۹۸؛ مفید، الامالی، ۱۴۱۴: ۱۲۲) نیز نقل شده است. این سخنان که در مخاطبه با اهل کوفه بوده (صفا، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۲)، نشان می‌دهد حضرات مدعی بوده‌اند اصل و ریشه علم در خانه پدری آنها بوده است و ایشان از همه به علم دین آگاه تر هستند. امام صادق (علیه السلام) به شیعیان تأکید می‌فرمودند که دیگران به راه‌های متفرقی رفته‌اند؛ یکی دنبال هواها و دیگری تابع آراء شده است و شیعیان به امری که دارای اصل و ریشه است، تمسک کرده‌اند (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۵۶).

امام باقر (علیه السلام) در مجلسی به هشام بن عبدالملک می‌فرمایند: خداوند از علمش چیزی را نصیب اهل بیت (علیهم السلام) کرده که به دیگران نداده است. هشام مدعی می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر همه به طور مساوی مبعوث شده بودند و امام از کجا علمی را به ارث برده که دیگران ندارند، در حالی که بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری نمی‌آید؟ امام باقر (علیه السلام) در پاسخ وی به رابطه اختصاصی امام علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: اینکه امام علی (علیه السلام) در کوفه می‌گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) هزار باب از علم را بر من گشوده که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود، مربوط به همین ارتباط خصوصی او با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است که دیگران با امام علی (علیه السلام) در آن مشارکتی نداشته‌اند. هشام پاسخ می‌گوید: با این سخن امام علی (علیه السلام) مدعی علم غیب بوده است، در حالی که خداوند کسی را بر غیب آگاه نکرده است. پس او چگونه چنین ادعایی داشته است؟ حضرت نیز می‌فرمایند: همه چیز در قرآن هست، ولی فقط امام علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمام تأویل قرآن را آموخت و امام علی (علیه السلام) را در قضاوت بر همه برتری داد. همین نکته بود که عمر می‌گفت اگر علی (علیه السلام) نبود عمر هلاک می‌شد. چطور می‌شود که عمر به امری شهادت بدهد و دیگران (هشام) آن را انکار کنند (طبری، دلائل الإمامة، ۱۴۱۳: ۲۳۵). این مذاکره نکاتی را آشکار می‌کند:

۱. اخبارات غیبی امام علی (علیه السلام) نیز امری مشهور بوده که هشام آن را به ادعای علم غیب توصیف کرده است.

۲. شهرت امام علی (علیه السلام) به علم متمایز انکارناپذیر بوده است و اوصاف ویژه ایشان را کسی حتی هشام در اوج قدرت نمی‌توانسته انکار کند.

۳. هر گونه سخن از علم الهی به طور علنی می‌توانسته رمی به ادعای نبوت شود و دستگاه حاکمه و جریان مخالف اهل بیت (علیهم السلام) به استناد ختم نبوت در صدد بوده با ادعای علم الهی مقابله کند؛ لذا هشام نیز به این امر تصریح می‌کند که ختم نبوت به منزله این است که همه در علم مساوی هستند و میراث علم نبوی به طور یکسان در اختیار همه است.

۴. روش مقبول و قابل استناد در این شرایط، نشان دادن صحت علم امام علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) از طریق امام علی (علیه السلام) است که حضرت شواهد اختصاص علی (علیه السلام) به علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده‌اند.

با این گزارش روشن می‌شود که میراث مکتوب اهل بیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به واسطه جدشان امام علی (علیه السلام) و امری متمایز بوده است. در منابع اسلامی گزارش‌های فراوانی در مورد میراث مکتوب نبوی آمده است که با حجم محتوایی بسیار زیاد در اختیار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. این گزارش‌ها حاکی از این است که این نوشته‌ها به خط امام علی (علیه السلام) و دارای موضوعات مختلف و متفاوتی بوده و غیر از قرآن کریم بوده است.

در مورد فلسفه نگارش این مکتوبات بنا بر گزارش ابوظفیل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده بودند: اینها را برای شریکانت که بعد از تو امام می‌شوند، بنویس (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۷؛ قندوزی، ینابیع المودة، ۱/ ۷۳). گویی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناظر به شرایط اجتماعی دوران امامان بعد از خود چنین میراثی را ضروری می‌دانند.

اصبغ بن نباته نیز از امام علی (علیه السلام) گزارش کرده که حضرت یک بار روی منبر و بعد از بیان «سلونی قبل ان تفقدونی» در مورد اطلاع خود از وقایع آتی توضیحاتی دادند و سپس فرمودند: اینها را به یکی از اهل بیتم اخبار کرده‌ام و ایشان نیز به کوچک‌تر از خود اخبار خواهند کرد (مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۲۷۹؛ صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۲۹۹؛ الامالی، طوسی، ۱۴۱۴: ۵۸). در گزارش دیگری گفته شده که این مکتوبات برای مهدی نوشته شده است؛ یعنی زمانی که امکان اجرای کامل دین در جامعه باشد، مورد بهره برداری کامل قرار می‌گیرد. عبدالملک بن اعین می‌گوید: این کتب را نزد امام باقر (علیه السلام) ملاحظه کرده است و حضرت تأیید کرده‌اند که اینها به امام مهدی (علیه السلام) خواهد رسید (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۲). به هر حال، شواهد حکایت می‌کند که امامان (علیهم السلام) نسبت به این میراث علمی انحصاری خود برای انتقال به آیندگان کاملاً با برنامه عمل می‌کرده‌اند.

۱-۲. مکتوبات امام علی (علیه السلام) به املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

میراث مکتوب امام علی (علیه السلام) ابعاد نسبتاً وسیعی دارد (رک: مدرسی طباطبایی، میراث مکتوب شیعه، ۱۳۸۶: فصل اول؛ مهریزی، میراث حدیث شیعه، ۱۳۸۰: دفتر ۱۹؛ کتاب علی (علیه السلام)، ۹-۱۵۴؛ نکنونام، پژوهشی در مصحف امام علی (علیه السلام)، بی‌تا). از جمله در اخبار فراوانی سخن از کتابی (طوماری) است به نام «جامعه» یا «صحیفه» که در وصف آن گفته شده حدود هفتاد ذراع طول آن است و به املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و به خط علی (علیه السلام) تدوین یافته است. در این نوشته تمام

آنچه مردم تا روز قیامت نیاز دارند، آمده است و در آن کلیه احکام جزئی حتی حکم یک خراش ساده نیز آمده است (همان، ۱۴۲). گاه از این مکتوب یا بخشی از آن به عنوان «صحیفه فرایض» یاد شده است (برای نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۷، ۸۱، ش ۴؛ ۹۳، ش ۱-۳؛ ۹۸، ش ۳؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۴۰۷: ۹/ ۲۴۷، ش ۲؛ ۲۷۰، ش ۴ و ۹؛ ۲۸۵، ۳؛ ۳۰۳، ش ۱۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹: ۲۶/ ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۰ و ۱۷۸). بکر بن کرب گزارش کرده که امام صادق علیه السلام با اشاره به این منبع علمی فرموده‌اند: چیزی نزد ماست که با آن به کسی نیاز نداریم، ولی مردم به ما محتاج هستند (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱۴۲ و همچنین، ر.ک: همان، باب ۱۲ باب فی الأئمة أن عندهم الصحیفة الجامعة التي هی إماءة رسول الله و خط علی علیه السلام بیده و هی سبعون ذراعاً، ش ۲، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱ و ۲۲ و باب آخر فیہ أمر الکتب، ش ۱، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱ و ۱۸ و باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم أعطوا الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام، ش ۱، ۲، ۶، ۱۰-۱۴، ۲۶ و ۳۱ و باب فی الأئمة علیهم السلام و أنه صارت إلیهم کتب رسول الله صلی الله علیه و آله و أمير المؤمنین علیه السلام، ش ۳ و ۱۸).

وجود میراث مکتوب از پیامبر صلی الله علیه و آله امری شناخته شده بود و در زمان خود امام علی علیه السلام نیز مورد بحث مردم بوده است؛ چنانکه ابی اراکه گزارش کرده که همراه امام علی علیه السلام در منطقه مسکن بوده است که در میان مردم بحث شد که امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله چه میراثی دارد. برخی گفتند شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی گفتند آستر و برخی دیگر گفتند نوشته‌ای در دسته شمشیر امام علی علیه السلام تا اینکه خود امام علی علیه السلام سر رسید و قسم خورد که نوشته های زیادی نزد ایشان است که اختصاصی رسول خدا و أهل بیت علیهم السلام اوست (همان، ۱/ ۱۴۹).

این میراث به تدریج در میان طوایفی از مردم نیز مورد شناسایی قرار گرفت و منشأ توجه گروه‌هایی به سوی ائمه علیهم السلام شد. منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام گزارش می‌دهد که در بین مردم مشهور است که نزد شما صحیفه‌ای هست که طول آن هفتاد ذراع است و هر چه مردم به آن نیاز دارند، در آن آمده است. حضرت در تأیید ایشان می‌فرماید: این میراثی از رسول خداست (همان ۱۳۹ و ۱۴۶). به هر حال، این نوشته‌ها مبدأ توجه دانش اختصاصی أهل بیت علیهم السلام در میان مردم شد و کسی نمی‌توانست چنین ادعایی را مطرح کند و در موارد متعددی مخالفان در صدد ابطال و انکار آن بوده‌اند.

وجود این میراث گران‌بها فی الجملة برای سایر وابستگان أهل بیت علیهم السلام نیز شناخته شده بوده است و گاهی به عنوان منبع برخی از علوم نبوی مورد استنساخ قرار گرفته است؛ برای نمونه، عنبسة^[۳] گزارش کرده است که یک بار نزد علی بن حسین، عموی امام صادق علیه السلام بوده است که

محمد بن عمران وارد شد و «کتاب زمین» را تقاضا کرد. علی بن حسین وی را به امام صادق علیه السلام ارجاع داد. عنبسه پرسید: چرا این کتاب نزد اباعبدالله است؟ وی پاسخ داد: این کتاب نزد حسن بود. از ایشان به حسین، سپس علی بن حسین و ابا جعفر و نهایتاً به جعفر منتقل شد. وی اضافه می‌کند که خود ما هم از روی همان نوشته‌ایم (همان، همچنین، ر.ک: ش ۱۷).

و گاهی توجیه برتری علمی ائمه بر سایر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی می‌شده است. یک نمونه آن گزارش سوره بن کلیب به زید بن علی است که بعد از شهادت امام باقر علیه السلام به محمد بن علی و چند نفر دیگر از اهل بیت علیهم السلام مراجعه کرده و به جز امام صادق علیه السلام کسی نتوانسته به همه سؤالاتش پاسخ دهد و لذا ایشان را به امامت برگزیده منسوبان است. زید نیز در پاسخ وی گفته است دلیل موضوع روشن است؛ تمام کتب امام علی علیه السلام نزد جعفر است (کشی، اختیار معرفة الرجال، ۱۳۴۸: ۳۷۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ۱۳۷۹: ۴/ ۲۵۱). ملاحظه می‌شود این میراث مکتوب توجیه‌کننده برتری علمی امامان علیهم السلام بر سایر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی می‌شده است.

این مکتوبات نزد جریان‌های مختلف مانند بنی امیه، بنی عباس و زیدیه شناخته شده بوده است؛ برای نمونه یک بار منصور از امام صادق علیه السلام پرسید: ابومسلم از شما تقاضای آشکار کردن محل قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را کرده بود و شما خود داری کردید. آیا محلش را می‌دانید؟ امام فرمودند: که در کتاب امام علی علیه السلام آمده که قبر در ایام خلافت عبدالله بن جعفر آشکار می‌شود و منصور از شنیدن این خبر خوشحال شد. این رفتار منصور حاکی از این است که وی وجود کتاب امام علی علیه السلام و اینکه حاوی اخباراتی در مورد آینده است، مطلع بوده است و می‌دانسته است که این نوشته‌ها میراث اختصاصی اهل بیت علیهم السلام است؛ لذا نسبت به بیان امام صادق علیه السلام موضع همراهی نشان داده است (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ۲۷۳/ ۴). جالب است که وقتی امام علیه السلام محل قبر را نشان دادند، منصور در رصافه^[۴] بود که خبر آن را شنید و همانجا گفت که او صادق است و مؤمنان به زیارت این محل بروند (همان)؛ یعنی کاملاً نسبت به اخبار امام اعتماد نشان داده است.

۲-۲. انتقال و حراست میراث مکتوب

با توجه به ارزش کلیدی و انحصاری میراث مکتوب علوم نبوی، ائمه علیهم السلام نیز نسبت به حراست از آن با دقت عمل می‌کردند. گزارشات متعددی در اختیار است که این میراث بر اساس یک برنامه و مراقبت خاص نگهداری و به ائمه بعدی منتقل می‌شد، حتی ائمه علیهم السلام گاه توضیح

می‌دادند که این نوشته‌ها را خداوند حفظ می‌کند و دست کسی به آن نمی‌رسد تا بتواند آنها را محو کند یا صدمه بزند (صفار، البصائر، ۱۴۱۴: ۱/ ۱۴۴، ش ۹). به عبارت دیگر، نوعی برنامه الهی برای صیانت از این میراث وجود داشته است و ائمه علیهم‌السلام تأکید داشتند که مطالب خود را مستند به میراث ارزشمندی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گویند که مثل طلا و نقره از آن حفاظت می‌کنند و به یکدیگر منتقل می‌نمایند (همان، ۱/ ۲۹۹ و ۳۰۰، ش ۱، ۳، ۴، ۶؛ مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳: ۲۸۰ و ۲۸۸).

بنا بر گزارش امام باقر علیه‌السلام هنگامی که دوره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به پایان رسید، خداوند برای وی وحی فرستاد که میراث علم و آثار نبوت را در میان ذریه ات بگذارد همان‌طور که هیچگاه این میراث در خانه‌های انبیا قطع نشده است (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۸/ ۱۱۳). ابن مسعود گزارش داده است که شخصی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حضرت زهرا علیها‌السلام از میراث علمی ایشان پرسش کرد. حضرت جریده ای آوردند که ارزش آن را مانند ارزش دو فرزندشان معرفی کردند و سپس حدیثی از روی آن خواندند (طبرانی، المعجم الکبیر، بی تا: ۲۲/ ۴۱۳) این گزارش حاکی از این است که حضرت زهرا علیها‌السلام ذخیره ای مکتوب از فرمایشات نبوی را در اختیار داشته اند که برای آن اهمیت بسیار قائل بوده‌اند.

گزارش‌های متنوعی دال بر نحوه انتقال این میراث به امامان علیهم‌السلام وجود دارد. عمر بن اُبی سلمه از مادرش اُم سلمه گزارش می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در منزل وی امام علی علیه‌السلام را نشانند و پوست گوسفندی را خواستند. مطالبی را فرمودند و امام علی علیه‌السلام نوشت و بعداً آن را به وی دادند و نشانه‌هایی فرمودند که هر کس آن را طلب کرد و این نشانی‌ها را داد نوشته‌ها را به وی تحویل دهد. وی می‌گوید کسی اینها را طلب نکرد تا زمانی که امام علی علیه‌السلام به خلافت رسید و با ذکر نشانی‌ها نوشته‌ها را از ام سلمه طلب کرد و تحویل گرفت (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۳؛ ابن بابویه، الامامة و التبصرة من الحيرة، ۱۴۰۴: ۴۵).

در مورد این میراث گران‌بها معلی بن خنیس از امام صادق علیه‌السلام گزارش کرده است که اینها نزد امام علی علیه‌السلام بوده است و هنگام رفتن ایشان به عراق آنها را به ام سلمه سپرده است. سپس بعد از بازگشت اهل بیت به امام حسن علیه‌السلام برگردانده شده است و از ایشان به امام حسین علیه‌السلام و بعد از آن به امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام منتقل شده است و در زمان گزارش نزد امام صادق علیه‌السلام بوده است (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۲). اُبی الجارود گزارش می‌کند که از امام باقر علیه‌السلام شنیده که امام حسین علیه‌السلام پیش از خروج از مدینه فاطمه کبری را خواستند و کتابی را که کاملاً پوشانده شده بود، به ایشان دادند و در گزارشی فرموده‌اند که این را به فرزند بزرگ من

تحويل بده (همان، ۱/ ۱۶۴، ش ۶) که بعد از شهادت به امام سجاد (علیه السلام) تحويل داده شد (همان، ۱/ ۱۶۳؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۰۳). عیسی بن عبد الله از طریق جدش نقل می کند که امام سجاد (علیه السلام) هنگام موت خود در میان فرزندان‌شان به محمد بن علی صندوقی را نشان دادند و فرمودند این را به منزل خود ببر و افزودند که در آن درهم و دینار نیست، بلکه پر از دانش است (صفا، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۵؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۰۵).

شواهد نشان می دهد ائمه (علیهم السلام) نسبت به صیانت از این میراث علمی بسیار حساس و دقیق بوده اند چنانکه در گزارش های اخیر مشاهده شد هنگام خروج حضرت علی و امام حسین (علیهم السلام) از حجاز به عراق این میراث به نحو مناسبی به امانت گذاشته شده است تا به امام بعدی برسد یا بنابر گزارشی وقتی مغیره بن سعید اعدام شد و شرایط مخاطره انگیز شده بود، امام صادق (علیه السلام) این میراث را در جای مناسبی دفن نمودند (صفا، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۷). این اقدام حاکی از این است که تهدیداتی متوجه این میراث بوده است و نسبت به حراست آن تدابیر خاصی صورت گرفته است.

۳. میراث مکتوب به مثابه معیار درست و غلط

در نظام رسمی فقه و قضا مطالبی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشت، ولی بر اثر عوامل مختلفی این میراث قابل اعتماد نبود. یکی از دعاوی ائمه (علیهم السلام) این بود که روایات موجود در دست مردم مشوب به دروغ، خطا و بدفهمی است و راه تشخیص صحیح از ناصحیح آن صرفاً در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) می باشد (رک: همان، باب ۱۹). بنا بر گزارشی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای فرمودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطالب فراوانی را در میان مردم فرموده است و پناهگاه علم و درهای حکمت و روشنایی آن نزد ما اهل بیت است (همان، ۱/ ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵؛ مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۳۰۷) سابقه تمایز میراث علم دین نزد امام علی (علیه السلام) با سایرین از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آغاز شده است. سلیم در گزارشی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض می کند در تفسیر حدیث نبوی مطالبی را از طریق سلمان، مقداد و ابوذر شنیده است که با آنچه نزد مردم مشهور است، تفاوت داشته و از طرف دیگر تأیید سخن آنها را هم از امام علی (علیه السلام) شنیده است. وی از حضرت می پرسد که آیا احتمال دروغ بستن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تفسیر به رأی وجود دارد؟ حضرت در تحلیل ریشه این اختلاف، مردم را به چهار دسته تقسیم می کنند:

۱- یکی فرد منافقی است که از اصحاب تلقی می شود، ولی عمداً بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دروغ می بندد. اینها با تقرب به اصحاب قدرت توانستند کسب موقعیت کنند.

۲- گروه دوم کسی است که به درستی مطالب نبوی را حفظ نکرده، ولی متکی به گمانش می گوید از پیامبر ﷺ شنیده است.

۳- گروه سوم کسی است که مطلبی را از پیامبر ﷺ شنیده است، ولی ناسخ آن را نشنیده است و همان مطلب نسخ شده را نسبت می دهد.

۴- گروه چهارم کسی است که تمام مطالب را از پیامبر ﷺ شنیده است و حفظ کرده و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه آن را هم می داند.

در پی این تقسیم امام علی (علیه السلام) در مورد چگونگی تعلم خود از پیامبر ﷺ مطالبی را بیان کردند که وقت خاص نزد پیامبر ﷺ داشته اند و همه چیز را از ایشان یاد گرفته اند؛ مثل تمامی آیات نازل و تفسیر و تأویل آنها و ناسخ و منسوخ آنها و تمامی احکام حلال و حرام و امر و نهی خدا و تأکید می کنند که تمامی مطالب را می نوشته اند (صدوق، الخصال، ۱۴۰۳: ۱/ ۳۷۳-۳۷۵). این گزارش به خوبی شرایط اختصاصی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و میراث اختصاصی ایشان در علم دین را برای اهل بیت (علیهم السلام) آشکار می سازد.

البته این نکته کلیدی در متن جامعه علمی در معرض بی اعتنایی بود و چندان استقبالی از اهل بیت (علیهم السلام) در جامعه صورت نمی گرفت، چنان که در گزارشی، امام سجاد (علیه السلام) از مردم گلایه کردند که اگر آنها را دعوت به حق کنند اجابت نمی شوند و اگر دعوت نکنند توسط دیگری به سوی حق هدایت نمی شوند (طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۰۳: ۲/ ۶۴). بر همین اساس، امام صادق (علیه السلام) به اصحاب خود توصیه می کردند که به باورهای مردم اعتنا نکنند؛ چرا که علمشان را از مردم دیگر و امثال خودشان گرفته اند، ولی شیعیان علمشان را از رسول خدا ﷺ و امام علی (علیه السلام) گرفته اند و این دو دریافت با هم برابری ندارند^[۵]. این تأکید بر نام امام علی (علیه السلام) در کنار نام پیامبر ﷺ نشان دهنده این است که رمز دستیابی به علم نبوی دستیابی به میراث علمی امام علی (علیه السلام) بوده است و کلید چنین گنجینه ای منحصر به اهل بیت (علیهم السلام) بوده است.

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که پیامبر ﷺ مطالب فراوانی را به مردم داده اند، ولی دانش صیانت شده (معاقل العلم)^[۶] و معیار تمیز درست و نادرست آنچه در دست مردم است در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) می باشد (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۳۶۳ و مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۳۰۸). در گزارش دیگری محمد بن مسلم به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند برخی احادیث که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به شیعیان رسیده در دست مردم هم هست. حضرت به او توجه دادند که پیامبر ﷺ در میان مردم و در اطراف خود مطالب فراوانی را فرموده اند، ولی نکته اینجاست که علم صیانت شده (معاقل العلم) و معیار تمیز صواب و خطای اینها در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) است

(صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۳۶۵ و مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۳۰۸). در واقع، حضرت متذکر این نکته شده‌اند که معیار علم درست و تشخیص حق از باطل و دروغ از راست آنها و همچنین معنای صحیح هر یک در اختیار اهل بیت علیهم السلام است.

در گزارشی بکر بن کرب صیرفی از امام صادق علیه السلام گله‌ای را نقل می‌کند که چرا مرتب از مرام شیعیان عیب می‌گیرند، در حالی که آنها دروغ را به کناری نهاده و از حق تبعیت کرده‌اند؛ یعنی نوشته‌هایی به امالی پیامبر ﷺ و خط امام علی علیه السلام که تمام حلال و حرام در آن وجود دارد (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۴۹). در این کلام به روشنی ادعا شده تبعیت از اهل بیت علیهم السلام دروغ‌ها را از پیامبر ﷺ می‌زداید.

آنچه توانست موضع علمی اهل بیت علیهم السلام را تثبیت کند، علم متفاوت ایشان بود که دارای ابعاد مختلفی است. اهل بیت علیهم السلام مدعی بودند که هر علم صحیحی از خانه ایشان برآمده است و هرچه خطاست از سوی خود مردم است؛ برای نمونه، امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: در نزد هیچ کس از مردمان حق و صوابی نیست مگر اینکه آن را از ما اهل بیت گرفته‌اند و هیچ یک از مردمان به حق و عدالت داوری و قضاوت نمی‌کند مگر اینکه کلید آن داوری و راه آن و آغاز آن و سنتهای آن از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است پس اگر امور برایشان مشتبه شود، در صورتی که خطا کنند خطا از جانب خود ایشان است و اگر به راه درست بروند، این درستی از جانب علی بن ابی طالب علیه السلام است (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۴۶ و مفید، الامالی، ۱۴۱۳: ۹۵).

اساساً اهل بیت علیهم السلام مدعی بودند اگر علمی از غیر این خانه باشد، باطل است (صفار، البصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/ ۵۱۱ و مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۳۱) و سخن خودشان را به علم و حکمت الهی توصیف می‌کردند (صفار، البصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/ ۵۱۴ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بی‌تا: ۱/ ۲۷۶).

در نوشتار حاضر، استناد انحصاری علوم اهل بیت علیهم السلام به پیامبر ﷺ را دنبال می‌کنیم که دارای اسناد مکتوب و میراث اختصاصی به خط امام علی علیه السلام بوده است که هر طالب علمی را خاضع می‌ساخت، خصوصاً کسانی که هنوز الهی بودن علم اهل بیت علیهم السلام را باور نداشتند. این امر برای آشنایی ایشان با علمی متفاوت از علوم مرسوم زمانه بسیار پرجاذبه بود. در این دوره صادقین علیهم السلام مدعی بودند که علم صحیح و معتبر فقط در اختیار اهل بیت پیامبر ﷺ است (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۵۱۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بی‌تا: ۱/ ۲۷۶) که از طریق امام علی علیه السلام به ایشان رسیده است و دیگران نیز اگر علمی دارند بخش صحیح آن را از امام علی علیه السلام دریافته‌اند مثل اینکه داوری و قضاوت صحیح را از امام علی علیه السلام آموخته‌اند و مواردی را از خودشان بر آن افزوده‌اند که بخش ناصحیح علوم مرسوم را تشکیل داده است (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۴۶؛ مفید، الامالی، ۱۴۱۳: ۹۵).

۱-۳. کارکرد میراث مکتوب

امام سجاد (علیه السلام) در توصیف گروهی از این امت که راه خویش را از شجره نبوت جدا کرده اند و در مراتب بالای علمی جامعه نشستند، می‌فرمایند: اینها در معرض امتحانات که قرار می‌گیرند به گذشته‌ها باز می‌گردند و از راه هدایت دور می‌شوند، مانند بچه شتری که طاقت بار سنگین ندارد و گروه دیگری در حق اهل بیت (علیهم السلام) کوتاهی می‌کنند و متسابهات قرآن را متکای خود قرار داده و با نظرات خود آن را تأویل می‌کنند و اخبار و آثار واصله را به نحوی تضعیف می‌کنند و بدون اینکه نور علمی از قرآن و اثر صحیحی از علم الهی در اختیار داشته باشند، در تاریکی شبهات فرو می‌روند. در این شرایط مردم پناهگاهی ندارند؛ چرا که نشانه‌های هدایت همه مندرس شده و امت دچار تفرق و اختلاف گشته است (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳: ۲۷/۱۹۴). در اینجا حضرت عالمان رسمی را متهم می‌کنند که اثر صحیحی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اختیار ندارند. اهل بیت (علیهم السلام) اصرار داشتند مدعیان علم و دانش دسترسی به علم صحیح ندارند و هر کاری بکنند جز در خانه اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌توانند از علم صحیح بهره‌مند شوند. استناد ائمه (علیهم السلام) به این نوشته‌ها مکرر واقع شده است. خصوصاً گاهی شهرت آراء و نظرات رایج به حدی بود که افراد به سختی به بطلان آن تن می‌دادند. گاهی دیده شده در مواردی ارجاع به کتاب امام علی (علیه السلام) که به املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، کارگشا شده است. در گزارشی از ابوحمزه ثمالی آمده که امام سجاد (علیه السلام) در مورد کسی که چیزی (شیء) از مالش را وصیت کرده، فرمودند: در کتاب امام علی (علیه السلام) مقدار «شیء» معادل یک ششم تعیین شده است (صدوق، معانی الاخبار، ۱۴۰۳: ۲۱۷). در گزارش دیگر محمد بن مسلم می‌گوید: نزد امام باقر (علیه السلام) نوشته‌ای را مشاهده کرده است که در آن ارث میان جد و برادرزاده تقسیم می‌شود. وی می‌گوید: به امام (علیه السلام) عرض کردم که در نظر قضات با بودن جد برای برادرزاده چیزی در نظر نمی‌گیرند. حضرت می‌فرماید: این نوشته‌ها به خط امام علی (علیه السلام) و املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷/۱۱۲). این سبک استناد، اعتبار مطلب را در ذهن مخاطب در حدی می‌برده که به سادگی از نظرات رایج منصرف می‌شدند.

۱۰۶

امام باقر (علیه السلام) در مورد برخی علمای مشهور عامه مانند حسن بصری، حکم بن عتیبه^[۷] و سلمة بن کهیل فرموده اند: ایشان شرق و غرب عالم را هم طی کنند، مجبورند برای علم صحیح به خانه اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه کنند؛^[۸] یعنی طریق انحصاری دسترسی به علوم نبوی اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در موردی یکی از بصریان برای امام باقر (علیه السلام) نقل کرد که حسن بصری روایتی نبوی در منع از کتمان علم نقل می‌کند که حضرت با اشاره به مؤمن آل فرعون حدیث

را مخالف قرآن دانسته و رد کردند، سپس تأکید کردند که حسن هر تلاشی کند چاره ای ندارد مگر برای علم صحیح در خانه کسانی برود که جبرئیل برخانه آنها وارد می شده است (همان، ۹/ ۱؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۵۱). عدم دسترسی دیگران به علم صحیح و معتبر از پیامبر ﷺ مطلبی نبود که گذر زمان آن را حل کند؛ لذا از سوی امامان (علیهم السلام) یکی بعد از دیگری مورد تأکید قرار می گرفت.

یکی از نمونه های ابطال آرای عامه به استناد منابع مکتوب به حکم بن عتیبه (م ۱۱۵ق) مربوط می شود. در منابع عامه، حکم بن عتیبه فقیه و عالم و کثیر الحدیث معرفی شده است (ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۰: ۶/ ۳۲۴؛ تاریخ الإسلام، ۷/ ۳۴۶). وی را از طبقه سوم از فقیهان تابعی در کوفه برشمرده اند (ادوار فقه، ۳/ ۵۵۷). به تصریح علی بن حسن بن فضال از فقه های عامه و استاد زراره و حمران - قبل از تشیع ایشان بود (کشی، رجال الکشی، ۲۱۰). وی در میان علمای عصر خود صاحب فضل تلقی می شد. مجاهد بن رومی می گوید: در فضل حکم همین بس که در مسجد منی وی را در میان علما این طور یافتیم که همه از او بهره می گیرند (ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۰۹: ۷/ ۳۴۶؛ مزی، تهذیب الکمال، ۷/ ۱۱۵). ولی در مواردی مشاهده می کنیم که امام باقر (علیه السلام) به او تذکر داده اند که از این علوم طرفی نمی بندد؛ مثلاً حضرت از طریق ابو مریم انصاری به او پیغام داده اند که هر کجا از شرق و غرب می خواهد سر بکشد ولی علم صحیح را جز نزد اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نخواهد یافت (ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۰۹: ۷/ ۳۶۹). در گزارش دیگری زراره رأی حکم و ابراهیم نخعی را در باب مملوکی که بدون اجازه مولایش ازدواج کرده برای امام باقر (علیه السلام) نقل می کند و حضرت رأی ایشان را رد می کنند. امام باقر (علیه السلام) در مورد وی و دوستانش فرموده اند: خلق کثیری را منحرف کرده اند و ایمان ندارند (کشی، رجال الکشی، ۱۳۴۸: ۲۴۱) و گاه تأکید می فرمودند: اگر دین را از طریقی غیر صادق اخذ شود، نتیجه اش سرگردانی و فنا است (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۳؛ شیخ صدوق، عیون الاخبار، ۱۴۰۳: ۲/ ۹؛ نعمانی، الغیبه، بی تا: ۱۳۴). در گزارشی ابو بصیر فتوای غلطی از حکم بن عتیبه در مورد جواز شهادت ولد الزنا را نقل کرد. امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند: حکم به هر طرف می خواهد برود. نهایتاً برای علم صحیح جز در خانه اهل بیت (علیهم السلام) راهی ندارد (صفار، البصائر الدرجات، ۱/ ۹؛ کشی، اختیار معرفة الرجال، ۱۳۴۸: ۲۰۹؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۰۰) و در گزارش دیگری فرمودند حکم به هر دری می خواهد بزند به خدا علم جز در خانه ای که جبرئیل بر اهل آن نازل شده یافت نخواهد شد (کشی، رجال الکشی، ۲۱۰؛ صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۰).

نمونه دیگر سلمة بن كهیل (م ۱۲۲) است که از علمای کوفی مورد توثیق عامه است (تاریخ مدینة دمشق، ۱۲۴/۲۲؛ التذکره بمعرفة رجال الکتب العشرة، ۱/ ۳۲؛ سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ۱۴۱۸: ۱/ ۳۸۰). امام باقر علیه السلام در مورد سلمه و حکم بن عتیبه فرموده بودند که این دو اگر به شرق و غرب سربکشند علم صحیحی نمی یابند مگر آنچه از نزد اهل بیت بیرون آید (صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳: ۲/ ۹۲) و یک بار هم که سلمه همراه با حکم نزد امام باقر علیه السلام بودند و با ایشان اختلاف کردند حضرت از روی کتاب امام علی علیه السلام فرمایش خویش را به ایشان نشان دادند و به حکم فرمودند او و سلمة بن كهیل و ابو مقدم هر جا بروند، علمی را مطمئن تر از دانش قومی که جبرئیل بر آنها نازل می شود پیدا نخواهند کرد (نجاشی، الرجال، ۱۴۰۷: ۳۶۰). سلمه به همراه حکم بن عتیبه با امام باقر علیه السلام پیرامون شهادت و قسم بحث کردند و بیان حضرت را مخالف قرآن دانستند که حضرت به ایشان فرمودند پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام چنین قضاوتی داشته اند (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷/ ۳۸۵). این شواهد حاکی از استناد علمی ائمه علیهم السلام به میراث مکتوب اختصاصی خودشان است.

نمونه دیگر، ابن شبرمه از فقها و قضات عامه در کوفه (وکیع، أخبار القضاة، ۱۹۴۷: ۵۶۸) و معاصر امام صادق علیه السلام است. حضرت با استناد به جامعه دانش وی را در مقابل میراث اختصاصی امام یعنی جامعه گم و نابود دانستند و در گزارشی فرمودند که اهل قیاس تلاش کرده اند با قیاس به علم دسترسی پیدا کنند، در حالی که جامعه دیگر برای کسی جایی برای نظر دادن نگذاشته است و شامل تمام حلال و حرام می باشد (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/ ۵۷).

۲-۳- باور شیعیان به «علم صحیح» اهل بیت علیهم السلام

در طول سده اول به تدریج باور گروه هایی از مردم و دانشمندان به اینکه علم صحیح نزد اهل بیت علیهم السلام است، در حال توسعه بود. همین باور زمینه ساز مراجعه به اهل بیت علیهم السلام به عنوان حاملان علم نبوی بود. روشن است که رجوع به علوم اهل بیت علیهم السلام یکی از بسترهای هدایت بسیاری افراد به حجج الهی بوده است. به این ترتیب در نقاط مختلف شاهد گروه هایی از شیعیان هستیم که نسبت به اعتبار علوم ائمه علیهم السلام تعصب دارند. در یکی از نشست هایی که گروهی از اصحاب خدمت امام باقر علیه السلام بوده اند یکی از اصحاب به نام عبد الغفار بن قاسم گزارشی از رفتنش به شام می دهد و پس از شنیدن نصایح حضرت می گوید که شیعیان علم صحیح را به جز نزد اهل بیت علیهم السلام نیافته اند و از شرایط بد اجتماعی شکایت می کند (خزاز رازی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ۱۴۰۱: ۲۵۱).

یحیی بن معین گزارش کرده است که حفص بن غیاث به مناطق مرزی آبادان (عبادان) رفته بود. عده ای از بصریان نزد او جمع شدند تا حدیث بشنوند و شرط کردند که از سه نفر حدیث نقل نکند: اشعث بن عبد الملک، و عمرو بن عبید، و جعفر بن محمد. وی در پاسخ ایشان گفت که در مورد اشعث حق با شماست و عمرو را نیز شما بهتر می‌شناسید، ولی در مورد جعفر بن محمد اگر در کوفه می‌بودید شما را با کفش سرکوب می‌کردند (جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ۱۴۱۸: ۲/۳۵۷؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۶/۲۵۷). این گزارش نشان می‌دهد که موقعیت علمی امام صادق (علیه السلام) در کوفه به گونه ای بوده که هر گونه بی‌احترامی و عدم اعتماد به روایت ایشان موجب برخورد تند اهل کوفه می‌شده است. به بیان دیگر، می‌توان گفت که نفی روایت امام در کوفه بی‌حرمتی به مقدسات و بزرگان کوفه تلقی می‌شده است؛ لذا مردم چنین برخوردی با مخالف حضرت می‌کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: جعفر بن محمد مناقب زیادی دارد و با توجه به علم و آقایی و شرافتش برای خلافت صلاحیت داشت و رافضه بر او دروغ می‌بندند و چیزهایی را به او نسبت می‌دهند که نباید به آن اعتنا شود مانند کتاب جفر و نسخه‌های دروغین دیگر (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۴۰۹: ۳/۸۲۸). در تحلیل ذهبی مشاهده می‌شود که وجود نسخه‌هایی علمی نزد وی مورد انکار قرار گرفته است، ولی باور جدی شیعیان به آن و شهرت موضوع از انکار او کاملاً قابل استفاده است.

یک بار هشام بن عبد الملک همراه پیشکارش سالم برای حج داخل حرم شد و امام باقر (علیه السلام) نیز در آنجا نشسته بودند. سالم به هشام گفت: این محمد بن علی است که اینجا نشسته است. هشام گفت: همان کسی که اهل عراق شیفته او هستند. وی گفت: بلی، هشام نیز وی را فرستاد تا چند سؤال علمی را برای وی از امام بپرسد (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۴/۴۰۵). این گزارش نشان می‌دهد که امام باقر (علیه السلام) در زمان هشام دارای نفوذ علمی زیادی بوده‌اند و مردم نسبت به ایشان تبعیت داشته‌اند. گزارش شیفتگی مردم به امام صادق (علیه السلام) را هم در کلمات منصور مشاهده می‌کنیم (ذهبی، تاریخ الاسلام (بشار)، ۱۴۱۳: ۳/۸۲۸؛ جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ۱۴۱۸: ۲/۳۵۷؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۶/۲۵۸).

این اعتماد علمی در میان شیعیان در سطحی بود که روایتی که امام مصدرش باشد، برایشان حجت و مطلوب بود و دیگران را به عنوان منبع حدیثی با امام هم‌ردیف نمی‌دیدند؛ برای نمونه، در گزارشی آمده که محمد بن مسلم و زراره از امام باقر (علیه السلام) درخواست شنیدن حدیث نمودند، امام (علیه السلام) روایاتی را از قول جابر نقل کردند. عکس العمل زراره و محمد بن مسلم این بود که گفتند ما را با روایات جابر چه کار، ما از خود شما می‌خواهیم بشنویم (کشی، اختیار معرفة

الرجال، ۱۳۴۸: ۴۳). این گزارش حاکی از شدت تسلیم و اعتماد این دو نفر به روایت امام باقر (علیه السلام) است. به هر حال، در قرن دوم شیعیان نسبت به صحت علوم دین از طریق ائمه (علیهم السلام) کاملاً باورمند و مؤمن بوده‌اند.

۳-۲. عرضه مرویات اهل سنت منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امام معصوم (علیه السلام)

شیعیان در محیط اجتماعی خود به صورت مستمر در معرض مرویاتی بودند که توسط نظام حدیثی مرسوم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده می شد و در نظام علمی مرسوم روش ارزیابی این بود که سند حدیث مورد بررسی قرار گیرد. اما در الگوی اهل بیت (علیهم السلام) اساساً نظام مشایخ و اساتید حدیثی مورد توجه نبود و ادعا این بود که تمام میراث حدیثی پیامبر از طریق علی (علیه السلام) و به صورت مکتوب در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) است و دیگران از چنین منبع سرشار و معتبری محروم اند. شیعیان بر اساس این دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) را مرجع سنجش صحت و سقم احادیثی می دانستند که از طریق عامه و مشایخ حدیثی ترویج شده بود و معمولاً حدیث را برای امام (علیه السلام) نقل می کردند و از سلامتی آن پرسش می کردند. در این پرس و جوها آنچه مورد بررسی قرار نمی گرفت، سند حدیث بود؛ چرا که اهل بیت (علیهم السلام) تابع سیستم علمی رایج نبودند و روش اختصاصی خود را داشتند و به اصطلاح علمای حدیث صحفی بودند.

به هر حال، شیعیان با بیان مستقیم مضمونی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده می شد، از اهل بیت (علیهم السلام) نظر می خواستند. در جدول ذیل نمونه هایی از پرسش‌ها و پاسخ‌ها را ذکر می کنیم:

پرسش از امام (علیه السلام) در مورد مرویات	پاسخ امام (علیه السلام)
یا ابن رسول الله ما تقول فی الحدیث الذی یروی الناس عن رسول الله...	لعن الله المحرفین الكلم عن مواضعه، و الله ما قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ذلك، إنما قال: ... (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳: ۱ / ۴۲۱؛ مستدرک الوسائل، ۴ / ۴۰۶)
قال: قلت له إن الناس یروون أن النبی (صلی الله علیه و آله)...	قال کذبوا (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۷۰)
فقلت له إن أهل الحرمین یروون عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) أنه قال...	فقال کذبوا (صدوق، الخصال، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۸۶)
أن رجلاً قال له: یا ابن رسول الله إن قوماً من علماء الأئمة یروون أن النبی (صلی الله علیه و آله) قال...	فقال غلطوا غلطاً بیئناً إنما قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ... (طب)
إن الناس یروون أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) ...	فقال لی أبو عبد الله (علیه السلام): لا والله (طوسی، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ۱۴۰۷: ۴ / ۱۶۸)
قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) هؤلاء یروون حدیثاً فی...	فقال سبّخان الله غیروا کل شیء حتی هذا؟ (طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ۱۴۰۳: ۱ / ۱۵۸)
قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) حدیث یرویه الناس فی...	فقال: «أما إنه لیس كما یقولون، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ... (بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴: ۴ / ۷۸۴)
قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) إن الناس یقولون...	فقال: کذبوا أعداء الله ولکنه ... (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲ / ۶۳۰)
إن الناس یقولون إن...	فقال: کذبوا ولکن ... (همان، ۳۰۹ / ۶)

مشاهده می‌شود در مقام پرسش گاه گفته شده علمای عامه روایت می‌کنند، گاه اهل حرمین از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کنند، گاه مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کنند، گاه اینان روایت می‌کنند و گاهی هم مردم می‌گویند. در مقام پاسخ هم ائمه (علیهم السلام) گاهی تحریف گران کلمات را لعن کرده‌اند، گاه از اینکه دامنه تغییر و تحریف تا کجا رفته اظهار تعجب کرده‌اند، گاه نسبت دروغ گویی به ایشان داده‌اند، گاه قول مردم را انکار کرده‌اند و گاهی آنها را دچار غلط و خطای فاحش دانسته‌اند. در نوع این روایات، امام (علیه السلام) مضمون صحیح را هم بیان کرده‌اند. البته در مواردی هم از امام (علیه السلام) در مورد یک نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسش شده و حضرت بدون موضعگیری مطلب درست را بیان کرده‌اند که نسبت به روایات سنی متفاوت است (به عنوان نمونه، ر.ک: همان، ۶/ ۴۸۶؛ دعائم الإسلام، ۲/ ۳۸۵). البته قابل ذکر است که در مواردی هم روایت نقل شده مورد تأیید قرار گرفته است (ر.ک: عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۳۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳: ۶۸/ ۳۲۸؛ طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۶۸؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۶/ ۳۴۲) و در این موارد گاهی به صورت تأییدی مطلبی را فرموده‌اند و گاه با تعابیری نظیر «نعم» (طوسی، أمالی، ۱۴۱۴: ۱۴۹) یا «نعم هو حق» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۵/ ۳۳۰) یا «نعم و أنا أفعله» (همان، ۵/ ۳۱۴) روایت را تصدیق کرده‌اند. در این موارد اعتنایی به سند نشده و اهل بیت (علیهم السلام) به روش خاص خودشان حدیث صحیح را نقل کرده‌اند.

۴-۳. عرض مرویات اهل سنت منسوب به امام علی (علیه السلام)

در دوران بنی عباس روایت از علی (علیه السلام) خصوصاً در کوفه رواج زیادی یافت و غیر از طریق اهل بیت (علیهم السلام) دیگران نیز روایاتی را از طرق مشایخ خود به امام علی (علیه السلام) ارائه می‌کردند. روشن است که این دسته از مرویات مورد توجه شیعیان قرار گیرد و صحت و سقم آن نیز از امامان (علیهم السلام) مورد پرسش قرار گیرد. در این الگوی پرسش نیز به هیچ وجه سند مورد بحث قرار نمی‌گرفت و اهل بیت (علیهم السلام) بر اساس الگوی روایتی خودشان احادیث را ارزیابی می‌کردند. در موارد متعددی نیز آن را تکذیب می‌کردند یا درست آن را بیان می‌فرمودند. در ادامه به نمونه‌هایی از پرسش و پاسخ‌ها اشاره می‌کنیم:

پاسخ امام <small>علیه السلام</small>	پرسش از امام <small>علیه السلام</small> در مورد مرویات
فَقَالَ: فَقَدْ كَذَّبُوا (همان، ۸۷ / ۶).	قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَرُوُونَ عَنْ عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> أَنَّهُ قَالَ...
فَقَالَ مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> ثُمَّ قَالَ... (همان، ۲ / ۲۱۹)	إِنَّ النَّاسَ يَرُوُونَ أَنَّ عَلِيًّا <small>عليه السلام</small> قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ...
فَقَالَ: كَذَّبُوا عَلَيْهِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مَا قَالَ ذَلِكَ عَلِيٌّ <small>عليه السلام</small> وَ لَكِنْ كَذَّبُوا عَلَيْهِ (ابن جیون، دعائم الإسلام، ۱۳۸۵: ۲ / ۲۶۶)	قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small> إِنَّ رِوَاةَ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَرُوُونَ عَنْ عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> أَنَّهُ قَالَ...
قَالَ كَذَّبُوا عَلَى عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> مَا وَجَدْنَا ذَلِكَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> (طوسی، تهذیب الأحكام، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۳۹)	إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ يَرُوُونَ عَنْ عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ
فَقَالَ كَذَّبُوا عَلَى عَلِيٍّ <small>عليه السلام</small> أَعْلَى يَقُولُ هَذَا (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۵ / ۴۸۳).	إِنَّ النَّاسَ يَرُوُونَ أَنَّ عَلِيًّا <small>عليه السلام</small> - كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ

در اینجا مشاهده می شود گاهی روایت از قول مردم نقل شده است، گاهی از قول روات اهل کوفه یا از اهل عراق. در تمامی این موارد، امام علیه السلام این نقلیات را تکذیب کرده اند و گاهی گویندگان را لعن فرموده اند یا به این مطلب اشاره کرده اند که این روایت را ما در کتاب علی علیه السلام نیافته‌ایم؛ یعنی روش معهود خود در روایات نبوی را در روایات علی علیه السلام مورد استفاده قرار داده اند. به هر حال، این تعاملات شیعیان با اهل بیت علیهم السلام حاکی از آن است که شیعیان امامان خود را معیار نهایی و اصلی علم صحیح می‌دانستند و طرق نقل و سند مرویات دیگران را در مقابل تصدیق و تکذیب امام علیه السلام قابل طرح نمی‌دانستند.

۳-۵. عرض مرویات شیعی به امامان علیهم السلام

مرویات غیر شیعه توسط شیعیان به امامان عرضه می‌شد؛ چرا که در مرویات شیعی نیز الگوی عرضه حدیث با انگیزه های مختلفی وجود داشت. همین رویه حاکی از آن بود که شیعیان علم امامان علیهم السلام را به عنوان علم معیار قبول داشتند (در این باره ر.ک: مسعودی، عرضه حدیث بر امامان، ۱۳۷۶: نشریه علوم حدیث شماره های ۶ و ۹). این رویه در زمان صادقین علیهم السلام بیشتر واقع شد؛ زیرا عامل اصلی آن سهولت شرایط اجتماعی در دسترسی به امام بود. برای این عرضه، انگیزه و عوامل مختلفی وجود داشت، ولی تمام آنها گواه این است که امامان علیهم السلام در اندیشه شیعیان تنها منبع علم صحیح تلقی می شدند. در ادامه برخی از این انگیزه‌ها را برمی‌شماریم:

۱- گاه سنگینی محتوا و بلندی مطلب موجب می‌شد که شیعیان روایات واصله را مستقیم با خود امام (علیه السلام) مطرح کنند (کتاب سلیم، ۵۶۰/۲). این امر در مواردی که مطلبی از معارف ولایی یا خلقتی برای اولین بار برای برخی نقل می‌شد، موجب می‌شد که با خود امام (علیه السلام) نیز آن را مطرح کند؛ مثل عرضه اخباری در باب طینت و خلقت انسان (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۸/۸۱) یا حضور امام (علیه السلام) بر بالین محتضر (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۲۳/۳۴) و عدم بقای ارض در نبود امام (علیه السلام) (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱/۱۷۹) و تسلط علمی امام (علیه السلام) بر دنیا (مفید، الإختصاص، ۱۴۱۳: ۲۱۷).

۲- گاه فرد معنای درست خبری را در نمی‌یافت. آن را بر امام (علیه السلام) عرضه می‌کرد تا معنای صحیح را از ایشان بشنود، مثل فهم اختلاف امتی رحمة (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۱۶۶/۷۷ و ۱/۲۲۷) یا روایت عدم قبولی نماز شارب الخمر تا چهل روز (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۶/۳۰۹: ۳/۵۶۲ و ۱/۵۴۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۳/۲۸۲).

۳- گاه جهت صدور حدیث مورد تردید بود و احتمال تقیه می‌رفت؛ لذا حدیث واصل را مجدداً بر امام (علیه السلام) عرضه می‌کردند؛ مثل خبر جواز اتمام نماز در مکه (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۵/۴۲۸) یا برخی اخبار مربوط به ارث (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷/۸۷) یا برخی اخبار احکام ازدواج و کنیزان (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۲/۲۵۲).

۴- گاه برای تقویت طریق حدیث و کاهش واسطه‌ها یا اطمینان بیشتر عرضه بر امام (علیه السلام) عرضه صورت می‌گرفت؛ مانند عرضه احادیث عبدالملک جریح سنی در مورد ازدواج از امام صادق (علیه السلام) بر خود امام (علیه السلام) (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۵/۴۵۱) یا عرضه کتاب «یوم و لیلۃ» بر امامان (علیهم السلام) (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۴/۲۷۷ و ۷/۳۴۹).

۵- گاه روایاتی متعارض به نظر می‌رسید و با عرضه بر امام (علیه السلام) در حل مشکل از ایشان کمک خواسته می‌شد؛ مانند اختلاف در اخبار نافله صبح (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷: ۳/۲۲۸) یا اخبار طهارت لباس آلوده به شراب (همان، ۱/۲۸۰-۲۸۲).

این رفتار شیعیان که به صورت گسترده در اخبار، شواهد بسیاری دارد، نشان مهمی از این است که در باور ایشان اخبار اهل بیت (علیهم السلام) تنها طریق علم صحیح به سنت نبوی و احکام الهی تلقی می‌شد و این امر در میان شیعیان بسیار شایع و معمول بود.

۶-۳. گسترش باور شیعیان به صحیفه علی (علیه السلام)

شیعیان بر وجود صحیفه علی (علیه السلام) آگاه بودند و آن را کمال امامان (علیهم السلام) می‌دانستند؛ برای نمونه، ظریف بن ناصح گزارش کرده است که همراه با حسین بن زید و فرزندش علی بودم که حضرت موسی بن جعفر از آنجا عبور کردند. از وی پرسیدم آیا موسی قائم آل محمد را می‌شناسد؟ وی گفت: اگر کسی وی را بشناسد، هموست و افزود: چطور می‌شود او را نشناسد، در حالی که خط امام علی (علیه السلام) و املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اختیار اوست (حمیری، قرب الإسناد، ۱۴۱۳: ۳۱۷). این گفت و گو نشان می‌دهد که در میان شیعیان وجود منابع علمی و اخباری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاملاً شناخته شده است و بنی هاشم می‌دانستند که این مکتوبات در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) است. دسترسی به روایات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان امام صادق (علیه السلام) خود ارزش به شمار می‌رفت و برخی اصحاب که طریقی به ایشان داشته‌اند، آن را مورد توجه قرار می‌گیرند؛ مثلاً جعفر بن فضیل از محمد بن فرات می‌خواهد ملاقاتش را با اصبع بن نباته تعریف کند؛ چرا که وی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و از ایشان نقل خبر می‌کرد. محمد بن فرات می‌گوید: عبایه بن ربیع را که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) حدیث نقل می‌کرد، ملاقات نموده و راوی از او می‌پرسد در چه سنی این صحابی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ملاقات کرده است (کشی، إختیار معرفة الرجال، ۱۳۴۸: ۲۲۲). وقتی ملاقات اصحاب علی (علیه السلام) برای مردم مهم باشد، می‌توان پی برد خود امام باقر (علیه السلام) که میراث علمی امام علی (علیه السلام) در اختیار ایشان بوده است، در ذهن مردم چه اهمیتی داشته است. در برخی گزارش‌ها نیز مشاهده می‌شود که افرادی مانند اطبا نیز از وجود کتب مخصوص نزد امامان (علیهم السلام) سخن گفته‌اند؛ برای نمونه، علی بن نعمان شکایت یکی از دوستانش دلیل دردش را به امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که حضرت توصیه فرمود: موقع خواب دو بند نیشکر بخورد و با این کار حالش خوب شد. وی موضوع را به یکی از طبیب‌ها که مردم او را خیلی ماهر می‌دانستند، گفت و طبیب گفته حضرت صادق (علیه السلام) این را از کجا فهمیده است. این مطلب از اسرار طبیبی ماست او کتاب‌هایی دارد ممکن است در یکی از آن کتاب‌ها دیده باشد (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۳۳۳/۶). این قضاوت نشان می‌دهد که این طبیب نیز معتقد است که منابع علمی اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) حتی اسرار طبیبی را نیز در اختیار ایشان قرار داده است.

پیش از این گذشت که در دوران امام صادق (علیه السلام) جریان قیام محمد بن عبدالله بن الحسن در میان شیعیان موج ایجاد کرده بود و شیعیان برای ورود به نهضت وی به عنوان مهدی دعوت می‌شدند. یکی از شیوه‌های آرام کردن شیعیان و پرهیز دادن از ورود به این جریان توسط امام صادق (علیه السلام) این بود که حضرت به برخی اصحاب خود گزارش می‌دادند که در منابع مکتوب

موجود نزد ایشان هیچ اخباری مبنی بر به قدرت رسیدن بنی الحسن یا محمد وجود ندارد. معلى بن خنیس گزارش داده که نزد امام صادق (علیه السلام) بوده که محمد بن عبدالله بر ایشان وارد شد. حضرت پس از رفتنش نسبت به او رقت نشان دادند و چشمشان اشک آلود شد. وی علت را جویا می شود و حضرت فرمودند که وی در امری تلاش می کند که من در «کتاب علی (علیه السلام)» نامش را در خلفا و پادشاهان این امت نیافته‌ام (صفار، البصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۶۹؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۸/ ۳۹۵). موضوع منابع مکتوب در میان شیعیان در این دوره مورد شناسایی بیشتری قرار گرفته بود و در مواردی نیز در جمع‌های دیگر مورد تمسخر قرار می گرفت؛ برای نمونه، علی بن سعد گزارش می کند در جلسه‌ای که عده‌ای از شیعیان خدمت امام صادق (علیه السلام) بودند، سخن از محمد بن عبدالله بن حسن پیش می آید و به مناسبت محمد بن عبدالله بن علی که در این مجلس حضور داشته، نقل می کند که عبدالله بن حسن با حالت تمسخر می گوید آیا این چیزهایی که می گوئید در همان جفری است که مدعی هستید. در اینجا امام صادق (علیه السلام) ناراحت شده و توضیح دادند که جفر پوست گاوی است که در آن کتبی شامل علم آنچه مردم از حلال و حرام نیاز دارند، می باشد که به املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خط علی (علیه السلام) نگاشته شده است و مصحف فاطمه (علیها السلام) درون آن است که هیچ آیه‌ای از قرآن نیست (همان، ۱۵۶). این گزارش حاکی از این است که زیدی‌ها نسبت به شیعیان تعریضاتی در مورد عقیده آنها به جفر و اخبارات موجود در نوشته‌های آن داشته‌اند. این خود حاکی از توسعه این عقیده در میان شیعه است.

در گزارشی از سدیر صیرفی آمده است که وی همراه مفضل بن عمر، ابوبصیر و ابان بن تغلب بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدند و ایشان را بسیار پریشان یافتند. حضرت در توضیح حال خود فرمودند: صبح همان روز در کتاب جفر می‌نگریسته‌اند و از دیدن برخی مطالب ایشان را رقت فرا گرفته و اندوه بر ایشان مستولی شد و اصحاب نیز تقاضا می‌کنند از آن مطالب آگاه شوند (صدوق، کمال الدین، بی تا: ۲/ ۳۱ و ۳۵۳؛ طوسی، الغیبة، ۱۴۱۱: کتاب الغیبة للحجة، ۱۶۹).

در گزارش دیگری ابوبصیر نقل می کند که از امام صادق (علیه السلام) پرسیده است: آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان طور که تعداد اصحاب قائم را می دانست، اسامی ایشان را هم می دانست. در پاسخ وی حضرت علاوه بر تأیید این دانش امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأکید می کنند که کل دانش ایشان به امامان بعدی نیز انتقال یافته است. ابوبصیر می پرسد: آیا مکتوب است؟ حضرت می فرمایند: در سینه‌ها مکتوب و در خاطر به گونه‌ای است که فراموش نمی شود. وی از حضرت این اسامی و مشخصات را تقاضا می کند و زمانی که حضرت برای بیان آنها قرار می دهند، می فرمایند: بنویس که این آن چیزی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر امام علی (علیه السلام) املا کرده است و این مشخصات را برای وی گفته است (طبری، دلائل الإمامة، ۱۴۱۳: ۵۵۴).

در این گفتمان ما شاهد جریانی از مناسبات شیعی هستیم که به راحتی امام علی (علیه السلام) از «کتاب امام علی (علیه السلام)» و اخبارات آن و اینکه در فصول آن حضرت مطالبی را مشاهده کرده‌اند، نزد برخی شیعیان مذاکره می‌کند و ایشان هم نسبت به کسب دانش بیشتر از اطلاعاتی که در این منبع اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) آمده، اظهار تمایل می‌کنند. مجموع این شواهد نشان می‌دهد که در این دوره وجود میراث مکتوب به عنوان منبع ویژه علوم برای شیعیان جا افتاده و تثبیت شده است.

نتیجه

۱- بررسی علوم دینی مرسوم در جامعه اسلامی در دهه های نخستین نشان می‌دهد، مشکل اصلی در علوم دین مرسوم این بود که دینی بودن آنها پشتوانه محکمی نداشت و نمی‌توانست مستقیماً و به صورت معتبری از صاحب اصلی دین یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اخذ شده باشد؛ لذا در مقام استناد به خداوند دانشی دفاع پذیر نبود.

۲- نظام فقهی و تفسیری بلاد از ابتدا مشوب و ناقص بوده است؛ یعنی هم بخش بزرگی از میراث نبوی در آن منعکس نبوده است و هم سلايق و اجتهادات صحابه به جای دین در آن نظام فقهی و تفسیری تزریق شده بوده است. لذا بسیار طبیعی است که در این سیستم اعتماد چندان به فقه، قضاوت و تفسیر به عنوان میراث خالص نبوی شکل نگیرد و فقه‌های جدید به خود اجازه دهند که مانند سلفشان از رأی و اجتهاد خود بهره گیرند.

۳- در مقابل علم رایج و مرسوم در جامعه اسلامی که مورد پشتیبانی دستگاه حاکم بود اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) سخن از علمی مطرح می‌کردند که به هیچ وجه به نظر و رأی خودشان منتسب نبود، بلکه سند آن به خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌رسید و اهل بیت (علیهم السلام) خود را امانت‌دار علوم الهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می‌کردند و دیگران را متهم می‌ساختند که نظرات خود را به عنوان دین به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) او نسبت می‌دهند.

۴- اسناد مکتوب از میراث اختصاصی علوم نبوی که از طریق امام علی (علیه السلام) در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) بود، محکم‌ترین سند علمی بود که در قرن دوم در دسترس بود و همه دانشمندان آن عصر از این میراث محروم بودند. وجود چنین اسناد مکتوبی نزد این خاندان، تمامیت دانش دینی آن روز را به چالش می‌کشید و هر طالب دانش اصیلی را به خود مجذوب می‌ساخت و حق‌جویان را طالب دانش‌آموزی از محضر اهل بیت (علیهم السلام) می‌کرد.

۵- اسنادی مانند «مصحف فاطمه (علیها السلام)» و «صحیفه امام علی (علیه السلام)» و «جامعه» نزد اهل بیت (علیهم السلام) به تدریج موجب جذب گروه زیادی به ایشان شد و به تدریج گفتمانی دال بر وجود علم

صحیح و مستند به میراث امام علی (علیه السلام) را سامان بخشید. این گفتمان زمینه رجوع رو به تزیاید طالبان دانش دین به اهل بیت (علیهم السلام) شد. این مراجعه در نیمه اول قرن دوم به اوج خود رسید.

۶- شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) را صاحب میراث علمی معتبر و صیانت شده می دانستند و راه تصحیح احادیث اصل را مراجعه به امامان (علیهم السلام) و اخذ تأیید ایشان می دانستند.

۷- شیعیان بر اساس باور به علم اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) مرویات نبوی و علوی را که از طریق عامه و غیر شیعیان در دسترس بود، به ائمه (علیهم السلام) عرضه می کردند و صحت و سقم آن را از این طریق می آزمودند.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] جالب است که این دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اهل سنت از طریق امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از طریق پدرانش از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند: «ثنا سعيد بن عمرو العنزى عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عَلَيْهِ السَّلَام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إذا كتبتم الحديث فكتبوه بإسناده. فإن يك حقاً كنتم شركاء في الأجر و إن يك باطلا كان وزره عليه» (سمعاني، أدب الإماء و الاستملاء، ۱۴۰۹: ۱۱).
- [۲] البته در گزارشی ابان تغلب نیز گفته که در دسته شمشیر علی عَلَيْهِ السَّلَام نوشته کوچکی بود که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: این نوشته حروفی بود که هر کدام کلید هزار حرف بود و فقط دو حرف آن تا کنون عیان شده است (صفار، البصائر، ۱۴۰۴: ۱ / ۳۷۰).
- [۳] عنبسة بن بجاد عابد؛ نجاشی و کشی او را توثیق کرده‌اند.
- [۴] محلی در شام نزدیک رقه است که هشام آن را بنا نهاد.
- [۵] «ذَرُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّا كُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام وَ لَا سِوَاءَ» (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱ / ۲۰۱).
- [۶] معقل به معنای حصن و پناهگاه می‌باشد.
- [۷] برخی محققان احتمال داده‌اند که حکم بن عتیبه همان حکم بن عیینه باشد (ر.ک: تنقیح المقال فی علم الرجال، ۲۳ / ۴۰۰؛ منتهی المقال فی أحوال الرجال، ۳ / ۱۰۵؛ معجم رجال الحديث، ۷ / ۱۸۲). در این نوشته بر اساس ضبط منابع حدیثی از نام حکم بن عیینه استفاده کرده‌ایم.
- [۸] صفار، البصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۰۹؛ ۶ باب ما أمر الناس بأن يطلبوا العلم من معدنه و معدنه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام.

فهرست منابع

۱. ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم: مدرسة الإمام المهدي ۱۴۰۴ق.
۲. ابن بسطام، عبدالله و حسين، طب الائمة، تحقيق محمد مهدي خراسان، قم: دار الشريف الرضي، ۱۴۱۱ق.
۳. ابن جوزي، ابوالفرج، الموضوعات من الاحاديث المرفوعات، رياض : اضواء السلف، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن حيون، نعمان بن محمد مغربي، دعائم الإسلام، تحقيق آصف فيضي، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۳۸۵ق.
۵. ابن خلدون، عبد الرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادي، تهران: انتشارات علمی و فرهنگي، ۱۳۷۵ش.
۶. ابن ديبش، محمد بن سعيد، ذيل تاريخ مدينة السلام، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الاسلامي، ۱۴۲۷ق.
۷. ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۰ق.
۸. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مناقب آل ابيطالب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۹. ابن عساکر، علي بن الحسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق علي شيري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ق.
۱۰. ابونعيم، اصفهاني، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، مصر: السعادة، ۱۳۹۴ق.
۱۱. امين، احمد، فجر الاسلام، مصر: مطبعة الاعتماد، ۱۳۴۷ق.
۱۲. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ش.
۱۳. برقي، احمد بن محمد، المحاسن، تحقيق جلال الدين محدث، قم: دار الكتب الاسلامية، ۱۳۷۱ق.
۱۴. پاکتجي، احمد، تاريخ حديث. به کوشش يحيى تهران: انجمن علمی دانشجويی الهيئات دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۸ش.
۱۵. جرجاني، ابو احمد عبد الله بن عدی، الكامل في ضعفاء الرجال، تحقيق على محمد معوض، بيروت: الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.

۱۶. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، معرفة علوم الحديث، مدينة: المكتبة العلمية، ۱۳۹۷ق.
۱۷. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۶ق.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی احکام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۹. حسینی، محمد بن علی، التذکرة بمعرفة رجال الكتب العشرة، قاهره: مكتبة الخانجي، ۱۴۱۸ق.
۲۰. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۲۱. خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر فی النصّ علي الأئمة الإثنی عشر، تحقیق عبد اللطیف حسینی کوهکمری. قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۲۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ مدينة السلام، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۲۳. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۹ق.
۲۴. ذهبی، شمس الدین، سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعيب الأرناؤوط، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۲۵. رابسون، جیمز، «إسناد در روایات اسلامی» هارالد موتسکی، حدیث اسلامی. قم: دار الحديث، ۱۳۹۰ش.
۲۶. سبحانی تبریزی، جعفر، موسوعة طبقات الفقهاء، قم: مؤسسه الإمام الصادق، ۱۴۱۸ق.
۲۷. سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۲ق.
۲۸. سمعانی، أبو سعد عبد الکریم، أدب الإملاء و الاستملاء، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۴۰۹ق.
۲۹. سیوطی، جلال الدین، الإقتان فی علوم القرآن، تحقیق سعید المندوب، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، الخصال، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۳۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

۳۲. صدوق، محمد بن علی حسین بن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ق.
۳۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳۴. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۵. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، قم: بعث، ۱۴۱۳ق.
۳۶. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۸. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، قم: دار المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۳۹. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن الموسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۰. مسعودی، عبد الهادی، عرضه حدیث بر امامان، تهران: مؤلف نامعلوم، علوم حدیث، ۱۳۷۶ش، ج ۶ و ۹، ص ۲۹-۵۴.
۴۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران: مطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق.
۴۲. قنوجی بخاری، صدیق بن حسن خان، ابجد العلوم، تحقیق احمد شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۴. کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز، اختیار معرفة الرجال، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
۴۵. مامقانی، عبد الله، تنقیح المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۲۱ق.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۷. محدثان قرن سوم، الأصول الستة عشر، تحقیق ضیاء الدین محمودی، قم: مؤسسه دارالحدیث الثقافیة، ۱۴۲۳ق.

۴۸. مدرسی طباطبایی، سید حسین، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، قم: نشر مورخ، ۱۳۸۶ش.
۴۹. مفید، محمد بن محمد بن النعمان العکبری، الاختصاص، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۰. مفید، محمد بن محمد بن النعمان العکبری، الامالی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۱. مقریزی، تقی الدین، المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۵۲. مهریزی، مهدی، میراث حدیث شیعه، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۸۰ش، ج ۱۹، ص ۹-۱۵۴.
۵۳. خویی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
۵۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۵۵. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۵۶. نووی، یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء واللغات، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۷. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۵۸. وکیع، ابوبکر محمد بن خلف، أخبار القضاة، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۴۷م.